

الزامات همسویی نهادهای سیاست‌گذار و اجرایی در فرایند خط‌مشی‌گذاری فرهنگی عفاف و حجاب^۱

شهلا باقری میاب^۲

محمد رضا باقری^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۵/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱/۱۷

چکیده

تدوین سیاست و خط‌مشی‌گذاری از اقدامات مهم در نظام‌سازی اجتماعی است. سیاست‌گذاران با تدوین افق و چشم‌انداز آینده، مسیر پیش رو را مشخص می‌نمایند. بعد از انقلاب اسلامی ایران، فرایند نظام‌سازی با قوت و ضعف‌هایی در مقاطع مختلف سیاسی- اجتماعی همراه بوده است. به طور مثال در حوزه عفاف و اخلاق جنسی، نظام‌سازی، که دارای ضرورتی مبنایی در جمهوری اسلامی ایران است، از هماهنگی و همسویی لازم دستگاه‌های ذی‌ربط برخوردار نبوده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که غالب برنامه‌های راهبردی سازمان‌ها، در عمل با شکست مواجه شده‌اند و علت اصلی این امر نیز عدم ارتباط میان ساحت نظر و عمل است. به بیان دیگر، ریشه این مشکل، در عدم تنظیم و تنسيق مدلی جامع برای ترجمه چشم‌انداز و سیاست‌ها به برنامه‌های عملیاتی نهفته است. این مقاله، ضمن مفروض‌انگاشتن تمایز عرصه سخت‌افزاری و نرم‌افزاری خط‌مشی‌گذاری فرهنگ به دلیل افزایش قدرت تحلیل موضوع، سعی بر آن دارد که شکاف موجود را به نمایش گذارد و ناهم‌سویی موجود را به این عامل منتسب سازد و در نهایت، پیشنهادهایی برای ارتقای سطح همسویی و هماهنگی ارائه دهد.

واژگان کلیدی: حجاب و عفاف، خط‌مشی‌گذاری فرهنگی، سیاست‌گذاری اجتماعی، نظام‌سازی.

۱. مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری باهمین عنوان است که با حمایت پژوهشکده مطالعات فرهنگی اجتماعی به انجام رسیده است.

shbagher@iran.ir

۲. دانشیار دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول).

۳. دکتری مدیریت فرهنگی واحد علوم تحقیقات دانشگاه آزاد اصفهان.

بعد از انقلاب اسلامی ایران، فرایند نظام‌سازی با قوت و ضعف‌هایی در مقاطع مختلف سیاسی اجتماعی توأم بوده است. نهادینه‌سازی پیشرفت بر مبنای ارزش‌های مقبول و مشروع، ضرورت اجتناب‌ناپذیر ظرفیت‌سازی در حوزه فرهنگی و اجتماعی است. نظام‌سازی مبتنی بر آموزه‌های دینی و آرمان‌های برآمده از انقلاب اسلامی ایران در حوزه عفاف و اخلاق جنسی یکی از ضرورت‌های مبنایی نظام جمهوری اسلامی است.

نظام‌سازی فرهنگی را می‌توان بر بنیاد نظم و نهادینه‌سازی سازوکارهای پیشرفت بر مبنای ارزش‌های مقبول و مشروع هر جامعه تعریف نمود (باقری، ۱۳۹۰).

سیاست‌گذاران، با تدوین افق و چشم‌انداز آینده، مسیر پیش‌رو را مشخص می‌نمایند و مجریان، برنامه‌ریزان و خط‌مشی‌گذاران با مداخله هدفمند، آگاهانه و سنجیده انسانی در سیر حوادث و فرایندها (که ممکن است موفقیت‌آمیز باشد یا نباشد)، به طی طریق در مسیر پیش‌بینی شده و اعمال تغییرات لازم می‌پردازند. علوم خط‌مشی‌گذاری، ما را به عرصه فعالیت‌های خرد و کلان دولت رهنمون می‌سازند، اموری که می‌توان آن را از وظایف حاکمیتی حکومت و دولت نام برد. تمرکز اصلی در خط‌مشی، بررسی تعامل دولت با جامعه است که در مراحل شناخت و فهم مسئله، طراحی و شکل‌گیری، اجرا، ارزیابی، اصلاح و تغییر خط‌مشی صورت می‌گیرد.

تحولات سریع و ناموزون در عرصه‌های گوناگون در جامعه باعث می‌شود که ناهمگونی ساختاری و کاهش درجه نظام‌مندی، به‌ویژه در بعد نرم‌افزاری جامعه یا فرهنگ اتفاق افتد. مثلاً سیاست‌های دولت در حوزه پوشش، به موضوعی دامنه‌دار و مناقشه‌انگیز هم در ایران و هم در برخی کشورهای غربی تبدیل شده است و از آنجاکه نهادینه‌سازی پیشرفت بر مبنای ارزش‌های مقبول و مشروع، ضرورت اجتناب‌ناپذیر ظرفیت‌سازی در حوزه فرهنگی و اجتماعی است، برخی موضوعات مانند تقلیل مسئله مهم فرهنگ و اخلاق جنسی به یکی از نمودهای آن و غفلت از لایه‌های عمیق‌تر و عناصر دیگر و نیز اقدام به تصویب طرح‌های جامع پیش از دستیابی به تحلیلی جامع و برداشتی صحیح از واقعیت‌های اجتماعی، موجبات ناکامی و ناهم‌سویی دو حوزه نظام‌ساز، یعنی سیاست‌گذاران و مجریان قانون را به همراه دارد. عدم ارتباط میان ساحت نظر و عمل بدین معناست که در ساحت نظری، ایده‌ها و اهداف بیان می‌شوند و در عرصه عمل، برنامه‌هایی اجرا می‌شوند که ارتباط منطقی و قابل‌سنجشی با آرمان‌ها و سیاست‌های تدوین شده ندارند. به‌بیان‌دیگر، ریشه این مشکل، در عدم تنظیم و تنسيق مدلی جامع برای ترجمه چشم‌انداز و سیاست‌ها به برنامه‌های عملیاتی نهفته است. منطق شکاف میان نظر و عمل از طریق رویکردی



رفت و برگشتی پر می‌شود. به طوری که هم‌زمان با تدوین چشم‌انداز و سیاست، اقتضائات عملی آن نیز دیده می‌شود. این بحث، ریشه در جدالی قدیمی میان مکاتب مختلف استراتژیک دارد؛ مکاتبی که شکل‌گیری استراتژی را اندیشیده می‌دانند، در مقابل آنان که سیاست‌ها را زاییده نوظهور شرایط و اقتضائات عملی قلمداد می‌کنند (میتزبرگ، ۱۹۸۹: ۳۱-۴۲).

از آنجاکه نظام اسلامی در برابر اخلاق جامعه متعهد است، ضرورت تدوین اهداف، اصول و سیاست‌های نظام در زمینه گسترش اخلاق و معنویت به‌ویژه ارتقای اخلاق جنسی برای آن مطرح می‌شود. در اینجا دو نهاد اصلی سیاست‌گذار، یعنی مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای عالی انقلاب فرهنگی موظف‌اند سیاست‌های کلان و راهبردی تعمیق اخلاق و فرهنگ عفاف را تدوین کنند، چنانچه نهاد قانون‌گذار نیز لازم است طرح جامع ارتقای اخلاق و فرهنگ عفاف را به تصویب رساند. چنین سیاست‌هایی لازم است بر اخلاق جنسی و به‌ویژه عنصر عفاف جایگاه خاصی را قائل شود تا آنجا که عفت جنسی بافضیلت‌ترین عبادت‌ها و برترین جهاد و از صفاتی دانسته شود که زمینه‌ساز بهشت است.



پیشینه تحقیق

در زمینه موضوع مورد بررسی، یعنی رابطه نظام خط‌مشی‌گذاری فرهنگی با حجاب و عفاف هیچ تحقیق قبلی یافت نشده است. برخی تحقیقات نزدیک به این حوزه نشان‌دهنده آن است که رابطه مستقیمی میان حجاب و هویت دینی و سبک زندگی دینی وجود دارد. مثلاً تحقیقی که با رویکردی جامعه‌شناختی گرایش به حجاب و عوامل تأثیرگذار بر آن را بررسی نموده با استفاده از روش پیمایشی و پرسش‌نامه‌ای محقق ساخته، ۵۰۸ نفر از زنان و دختران بین سنین ۱۵ تا ۶۴ در نواحی هشت‌گانه شهر شیراز با استفاده از نمونه‌گیری تصادفی چندمرحله‌ای انتخاب شدند. نتایج تحقیق بیانگر این واقعیت بود که رابطه معنادار مثبتی میان هویت مذهبی ($r=0.403$) و سبک زندگی مذهبی ($r=0.174$) با متغیر وابسته وجود دارد. همچنین متغیرهای تصور از بدن ($r=-0.231$)، مدیریت بدن ($r=-0.203$)، فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی ($r=-0.212$)، فعالیت‌های ورزشی موسیقیایی مدرن ($r=-0.266$)، سبک مشارکتی جدید ($r=-0.174$) و سبک‌های فراغتی جدید ($r=-0.200$) رابطه منفی با گرایش به حجاب داشته‌اند. یافته‌های مستخرج از روش رگرسیون چندمتغیره نشان داد که هویت مذهبی (۲۲٫۸)، سبک فعالیت‌های ورزشی - موسیقیایی مدرن (۳٫۵) و سبک موسیقیایی سنتی (۱٫۳) از تغییرات گرایش به حجاب را تبیین کرده‌اند.

چارچوب نظری

فرایند نظام‌سازی در حوزه حجاب و عفاف

الف) سیاست‌گذاری اجتماعی

مداخله نظام حکومتی و دولت‌ها در امر سیاست‌گذاری حجاب و تنظیم نظام‌مندی اخلاق جنسی با رویکردهای نظری متفاوتی قابل بررسی است.

در رویکرد اول، ضرورت سوژه‌شناسی دولتی و بهینه‌سازی سامانه قدرت در حوزه پوشش، فرض محوری مطالعات این عرصه است. در این حوزه نیز چهار نوع سیاست شناخته شده است. براین اساس، تدابیر نظام اسلامی در موضوع اخلاق و تربیت جنسی و توسعه فرهنگ عفاف، مجموعه‌ای از جهت‌گیری‌های اعتقادی، تربیتی و قانونی را تشکیل می‌دهد و در چهار سنخ سیاست‌های پیشگیرانه، تسهیل‌گرانه، مقابله‌گرانه و درمان‌گرانه شناخته می‌شود. در این مدل، دولت همچنین می‌تواند از تکنولوژی‌های معطوف به خود استفاده کند. تکنولوژی‌هایی که بدون دخالت مستقیم دولت، فرد را درگیر شکلی از خودکاوای درونی کرده و او را به تعامل با مناسبات قدرت و ادار می‌کند.

در زمره سیاست‌های پیشگیرانه می‌توان از تقویت ایمان و باورهای مذهبی، تربیت اخلاقی، تربیت جنسی فرزندان، تقویت هویت‌های گروهی و اخلاق حرفه‌ای، تقویت موقعیت خانواده و اصلاح الگوی غنی‌سازی اوقات فراغت نام برد. سیاست‌های تسهیل‌گرانه نیز می‌تواند مشتمل باشد بر اصلاح فرهنگ اقتصادی، حمایت از تشکیل و پویایی خانواده، توجه به مکمل‌های تشکیل خانواده، افزایش مهارت‌های زنان‌سویی. سیاست‌های مقابله‌گرایانه نیز با هدف مقابله با انحرافات پس از وقوع اتخاذ می‌شود، مشتمل است بر تقویت حساسیت و غیرت عمومی، مقابله قاطع با مظاهر علنی فساد، مقابله ویژه با حرکت‌های سازمان‌دهی شده و در نهایت، سیاست‌های درمان‌گرایانه نیز مشتمل است بر بازپروری روانی و اخلاقی فرد با محوریت خانواده تحت نظر مشاوران کارآمد، ایجاد زمینه‌های اشتغال و زمینه‌سازی برای ازدواج آنان پس از احراز صلاحیت اخلاقی را نام برد (دفتر مطالعات و تحقیقات، ۱۳۸۶).

رویکرد دوم، مبتنی بر گسترش پهنه امکان برای به رسمیت‌شناختن اشکال بدیل عاملیت مستقل از مداخله دولت است. به رسمیت‌شناختن قدرت عاملیت و غلبه عاملیت بر ساختار و کلیت‌های جمعی را می‌توان از زمینه‌های نظری مساعدکننده رویکرد دوم برشمرد. شاید بتوان



تفاوت این دو رویکرد را به لحاظ تاریخی به سیر تحولات اجتماعی سیاسی در ایران و غرب نسبت داد. درسویی، نظامی که می‌کوشد درون مرزهای ملی خود و با تکیه بر تفسیر منابع دینی، سوژه پوششی مناسب زیست جهان اسلامی تولید کند و درسوی دیگر، نظام‌های سکولار که به واسطه فرایندهای ناشی از جهانی شدن و مهاجرت‌های بین‌الملل، با اقلیت‌هایی مذهبی در مرزهای خویش روبه‌رو شده‌اند که خواهان به رسمیت شناختن حقوق خود از سوی این نظام‌ها هستند.

ب) خط‌مشی‌گذاری فرهنگی حجاب و عفاف

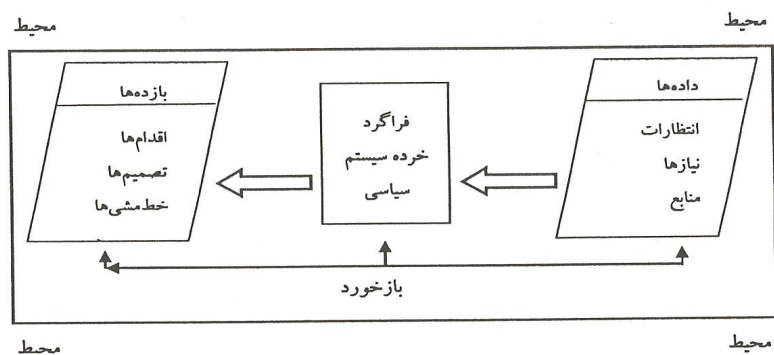
نهادینه‌سازی عناصر فرهنگی در جامعه در تحقیقات گسترده مدیریت استراتژیک مورد توجه قرار گرفته است. فرهنگ عفاف و حجاب به عنوان یکی از شقوق فرهنگ دینی، متعلق به شاخه وسیع‌تری از حوزه فرهنگ و اخلاق جنسی است که تنظیم و قاعده‌مندسازی آن در سطح کلان مورد اهتمام نهادهای سیاست‌گذار و اجرایی بوده است. نقش کلیدی مسئولان و نخبگان و علایق شناختی، ارزشی، تعهدات، مهارت‌ها، مدل‌های ذهنی و مفروضات مدیران و مسئولان از عوامل اصلی اثرگذار در فرایند ایجاد یا جلوگیری از تغییر نهادی شناخته شده است (هیرش ولانسبوری، ۱۹۹۷ و کراتز و مور، ۲۰۰۲).

خط‌مشی‌گذاری از وظایف حاکمیتی حکومت و دولت به شمار می‌رود و علوم خط‌مشی‌گذاری ما را به فعالیت‌های خرد و کلان دولت در عرصه‌های مختلف رهنمون می‌سازند. خط‌مشی‌فرایندی است که دولت به‌وسیله آن، ایده‌های خود را به برنامه‌ها و فعالیت‌های اجرایی برای دستیابی به نتایج و ایجاد تغییرات مطلوب در دنیای واقعی عملی می‌کند. تمرکز اصلی در خط‌مشی، بررسی تعامل دولت با جامعه است که در مراحل شناخت و فهم مسئله، طراحی و شکل‌گیری، اجرا، ارزیابی، اصلاح و تغییر خط‌مشی صورت می‌گیرد. واژه خط‌مشی، مفاهیم و معانی زیادی را در بر می‌گیرد و طیف گسترده‌ای از اصول و بیانیه‌های سطح بالا و وسیعی که از طریق فرایندهای سیاسی دولت اتخاذ گردیده تا تصمیمات اداری کوچک سازمان‌های دولتی را شامل می‌شود.

صاحب‌نظران علوم سیاسی و مدیریتی نظیر دیگر شاخه‌های علوم، مدل‌های چندی را برای درک مسائل خط‌مشی‌گذاری ارائه کرده‌اند. هریک از این الگوها، مسائل خط‌مشی عمومی، علل و پیامدهای آن را از دیدگاه مختلفی بررسی می‌کند. درحالی‌که هیچ‌یک از این مدل‌ها بهترین مدل تلقی نمی‌شود، هریک از آنها دیدگاه‌های مشخصی را درباره مسائل مختلف خط‌مشی ارائه می‌دهند و ما را قادر می‌سازند مشکلات عمومی را به بهترین نحو تجزیه و تحلیل کنیم. در



واقع، باید با توجه به اقتضاها و شرایط تصمیم، از مدل‌های مناسب استفاده شود و هیچ‌گاه نباید مدلی را به طور مطلق بهترین الگو تلقی کرد. در اغلب موارد، ترکیب مدل‌ها می‌تواند وسیله مؤثرتری برای تصمیم‌گیری و خط‌مشی‌گذاری باشد (الوانی، ۱۳۸۷: ۵۳). خط‌مشی‌گذاری به صورت سیستم باز، تحت تأثیر محیط‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فنی، اقلیمی و سازمانی پیرامون خود است. خط‌مشی‌گذاری در قالب سیستم، حاصل داده‌های محیطی و جریانی است که راه‌حلی به صورت خط‌مشی بر اساس مشکلات دریافتی ارائه می‌دهد (الوانی، ۱۳۸۷: ۱۴۹).



شکل شماره ۱. مدل سیستمی خط‌مشی‌گذاری

منبع: (الوانی و شریف زاده، ۱۳۸۶: ۳۸)

شکل شماره ۱، مدل سیستمی خط‌مشی عمومی و فرایند شکل‌گیری آن را نشان می‌دهد. همان‌طور که در شکل، نیروهایی که در محیط سازمان یافته و بر سیستم خط‌مشی‌گذاری اثر می‌گذارد، به عنوان درون داده‌های سیستم در نظر گرفته می‌شود. محیط به شرایط یا وضعیتی اطلاق می‌شود که داخل تشکیلات و محدوده سیستم نباشد ولی با آن مرتبط باشد. باز داده سیستم منابع تخصیص یافته، به صورت تصمیمات و اقداماتی است که به صورت خط‌مشی پدیدار می‌شود.

مدل سیستمی، خط‌مشی عمومی را به منزله بازده سیستم بیان می‌کند. نظریه خط‌مشی در قالب سیستم به مجموعه‌ای از نهادها و فعالیت‌های قابل شناسایی در جامعه اشاره دارد که نیازها را به تصمیمات معتبری تبدیل می‌کند که نیازمند پشتیبانی تمامی قشرهای جامعه باشد.



سیستم، قادر به پاسخ‌گویی به نیروهای اطراف خود بوده و این امر را به دلیل حفظ خود انجام می‌دهد. درون‌داده‌ها به صورت انتظارات و نیازهای جامعه و حمایت یا عدم حمایت شهروندان به درون سیستم خط‌مشی‌گذاری وارد شده و حاصل آن خط‌مشی‌تصویبی خواهد بود (الوانی و شریف‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۸). نتایج حاصل از خط‌مشی نیز از طریق بازخورد به سیستم برگشت داده شده، موجبات اصلاح و بهبود خط‌مشی‌ها را فراهم می‌آورد. بسیاری از تحلیلگران برای بازنگری پیچیدگی‌های فرایند خط‌مشی‌گذاری از مدل سیستمی استفاده می‌کنند تا این فرایند را بهتر درک کنند. فرض آنها بر این است که فرایند خط‌مشی‌گذاری به عنوان سیستمی پیچیده از کنش‌ها عمل می‌کند (بیچ و تیلور، ۲۰۰۳). همچنین کاربرد مدل سیستمی در فرایند، شیوه‌ای برای تحلیل و سازمان‌دهی تعاملات و فرایندهای اصلی موجود ارائه می‌دهد.

روش تحلیل

برای بخش‌های محتوایی و زمینه‌سازی الزامات همسویی سیستم و در تنظیم گزاره‌های نظام‌مبنایی آن، از روش کیفی تحلیل منطقی و عقلانی بهره گرفته شد که مبنا و معیارهای آن مشخصاً عقل، منطق، تفکر و استدلال است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۹: ۲۶۸). در این راستا، با استفاده از مطالعات اسنادی، مجموعه‌ای از گزاره‌های عقلانی و منطقی معرف اصول خط‌مشی‌گذاری فرهنگی استخراج شد و به کمک این مجموعه، نظام فروض الزامات نهایی طراحی شد؛ زیرا در پژوهش‌های کیفی، اطلاعات به صورت گزاره‌های زبانی خبری دال بر یک شرط، یک حالت، یک موقعیت یا یک رابطه منطقی و نظایر آن ارائه می‌شود و کار پژوهشگر آن است که با به‌سامان‌درآوردن این گزاره‌ها، امکان کشف روابط جدید یا اخذ نتایج بدیع را فراهم آورد (پورعزت، ۱۳۹۰: ۲۰).

یافته‌ها: فرهنگ، نظام‌سازی و خط‌مشی‌گذاری حجاب

فرهنگ، ضمن آنکه بستر علایق مشترک و فهم مشترک است، محملی برای روابط بین ذهنی و تولید فکری انسان و جهت‌یابی، تنظیم، هماهنگی اعمال و انواع مناسبات او در جامعه نیز هست. انسان، نه‌تنها در فرهنگ زندگی می‌کند بلکه فرهنگ، خوراک فکری او نیز هست. نظام خط‌مشی‌گذاری فرهنگی در افزایش نظام‌مندی عرصه‌های نرم‌افزاری جامعه نقش نسبتاً کلیدی ایفا می‌کند که بسترسازی فرهنگی مناسبی برای عرصه‌های سخت‌افزاری جامعه مثل سیاست و سیاست‌گذاری را فراهم می‌کند.





نظام‌سازی فرهنگی اجتماعی در کلیت خویش مرهون سه فرایند مهم است: هماهنگی ساختاری، وحدت نمادی و تحکیم سیاسی. هماهنگی ساختاری با سه مقوله ادخال ساختاری، وابستگی متقابل و عضویت مشترک ساختاری به وجود می‌آید. در حوزه مورد بررسی، منظور از ادخال ساختاری، ورود دستگاه‌ها و سازمان‌های مرتبط به امر برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری، کنترل، سازمان‌دهی و هماهنگی موضوعات و مسائل مربوط به حجاب و عفاف است. اهمیت این مقوله در تعدد مراکز دخیل در امر عفاف و اخلاق جنسی با قالبی ساختارمند است. اهمیت کمی و کیفی و ضرورت نظام‌سازی فرهنگ، میزان و ماهیت استحکام نظم فرهنگی، در تنظیم و حفاظت از نظام خط‌مشی‌گذاری فرهنگی تعیین‌کننده است. حال این سؤال مطرح است که مسئولان از چه مکانیزمی برای شکل‌دهی حجاب استفاده می‌کنند؟ مقررات، اعمال و ساختارها در طول زمان نهادینه می‌شوند و با درجاتی متفاوت از ثبات دوام می‌آورند. مکانیزم‌های متفاوتی را می‌توان برای نهادینه‌سازی به کار گرفت و بسته به این مکانیزم‌ها، زمان و ثبات نهادینه‌سازی متفاوت خواهد بود. سازوکارهای نهادینه‌سازی حجاب عبارتند از: انضباط، نفوذ و زور. چرخه نهادینه‌سازی حجاب شامل شکل‌گیری (نوآوری و رشد) اشاعه، مشروعیت‌یابی و ثبات است (استینکمب و چپرسون، ۱۹۹۱).

نظام خط‌مشی‌گذاری فرهنگی در سطح انتظام‌هنجاری نیز منوط به دو اقدام اساسی است که عبارت است از:

۱. تنظیم‌هنجاری روابط بین واحدها بر مبنای اصول مشترک ارزشی که از طریق نهادینه‌شدن اجتماعی و نهادینه‌شدن فرهنگی میسر می‌شود؛

۲. تنظیم‌هنجاری روابط درون واحدها از طریق درونی‌کردن فرهنگ.

جوهره نهادینه‌شدن، تداوم یا ثبات است. در این فرایند، استانداردها، اعمال و ساختارها در جامعه ویژگی جاودانگی پیدا می‌کنند. این فرایند ممکن است: (۱) به عمد، برنامه‌ریزی شده و سیاسی باشد؛ (۲) غیر عمدی، برنامه‌ریزی نشده باشد؛ (۳) شناختی یا ترکیبی از این دو باشد. نهادینه‌شدن، اتخاذ شرایط جدید یا جذب پاسخ‌های دیگر را ممنوع می‌کند و حفظ وضع موجود را به صورت رسمی و روشن دیکته می‌کند و از تغییر جلوگیری می‌نماید.

هنجارها، نظام سازمان‌یافته‌ای هستند که بین افراد تشکیل‌دهنده جامعه مشترک‌اند. هنجارها مقررات روشن یا ضمنی هستند که رفتار مورد انتظار را مشخص کرده و علایق و رجحان‌های

اعضای گروهی یکپارچه یا اجتماع را در قالبی می‌گنجانند (هومنز،^۱ ۱۹۵۰). اعضای یک گروه یکپارچه، هنجارهایی را ایجاد و حفظ می‌کنند که محتوای آنها به حداکثرسازی رفاه جمعی که اعضا در امور روزمره با همدیگر به دست می‌آورند، کمک می‌کند (الیکسون،^۲ ۱۹۹۱: ۱۹۷). هنجارها با محدود کردن منافع شخصی کوتاه‌مدت، همکاری را تسهیل می‌کنند که منافع بلندمدت را محقق می‌سازد. وقتی خواسته‌های فرد با هنجارها، آداب و رسوم و عرف اجتماعی در تضاد باشد، نیل به آن خواسته‌ها بسیار هزینه‌بر خواهد بود. لذا باید با هنجارها هم‌شکل شود. هم‌شکلی، فرایندی محدودکننده است که فرد را در جامعه با افراد دیگری که با مجموعه شرایط اجتماعی یکسانی مواجه‌اند، همانند می‌سازد.

جامعه‌پذیری افراد بر اساس هنجارهای جامعه آنها را مشابه می‌کند. تعریف و اعلان رسمی هنجارها در زمینه حجاب از سوی گروه‌های مرجع و موجه، رفتارهای مشابه را شکل می‌دهد. گروه‌های جامعه بر اساس این هنجارها، اعضای خود را گزینش و غربال می‌کنند و این ملزومات، تا حدودی افراد را از لحاظ پوشش مشابه و همسان می‌سازد. هر قدر این نظام هنجاری درونی شود، سازگاری با این نظام جزء ساختار شخصیتی افراد می‌گردد. انگیزه اولیه اطاعت از هنجارهای نهادی در اقتدار اخلاقی نهفته است که بر فرد اعمال می‌شوند. افراد به خاطر ارزش‌های خود، با استانداردهای ارزشی سازگار می‌شوند، نه به خاطر مصلحت‌اندیشی یا نفع شخصی. هنجارهای نهادی رفتار را با همدیگر تنظیم و تعیین می‌کنند که چه روابطی باید بین افراد وجود داشته باشد (پرسونز،^۳ ۱۹۳۴: ۲۷-۳۲۶). سازگاری با ساختارهای هنجاری جامعه برای فرد مشروعیت ایجاد می‌کند. هر قدر ارزش‌هایی که فرد در خود درونی می‌کند، بیشتر مورد قبول جامعه باشد، مشروع‌تر خواهد بود و سهم در خور توجهی از منابع جامعه را در اختیار خواهد گرفت (پارسونز، ۱۹۵۶).

از سوی دیگر، با احتساب سطح خرد نظام‌سازی که سطح فردی را در بر می‌گیرد، باید اذعان نمود که ظرفیت‌ها و قابلیت‌های فرد، مبنای حرکت را شکل می‌دهد و توجه به فطرت و استعدادهای ذاتی وی موتور محرک حرکت‌های اجتماعی تلقی می‌شود. لذا، نظام‌سازی پویا بر مبنای حرکت درونی فرد و اجتماع و در دو ساحت فردی و اجتماعی قابل شکل‌گیری است و قادر است با نشاط طبیعی خود فرایند نظام‌سازی را همراه داشته باشد. منظور از حرکت درونی،

1. Homans
2. Ellickson
3. Parsons



بالندگی، فعلیت‌یافتگی و تکاپوی‌شدن است که به‌عبارت‌دیگر، به‌عنوان یا مفهوم هویت اطلاق می‌شود. تکاپوی‌شدن و فعلیت‌یافتگی، از نشانه‌های شکل‌گیری هویت و تطور و تکامل هویتی است و تمهید مقدمات این فعلیت‌یافتگی و رفع موانع در سطح بیرونی، محتاج سیاست‌گذاری و خط‌مشی‌گذاری اصولی است.

بنا بر آرمان‌های انقلاب اسلامی، برنامه‌سازی و برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در کشور باید گامی در جهت تحقق هدفمند و روشمند تکامل انسانی و اجتماعی باشد و در این مسیر، علاوه بر تحقق هویت در سطح کلان (هویت ملی و غیره)، هویت جنسی یا اخلاق جنسیتی را در سطوح دیگر طی کند.

پنج برنامه توسعه نوشته‌شده کنونی، به علت ضعف در پرورش الگوی توسعه بومی و درون‌زا، جایگاهی برای طی طریق هویتی فرد به‌مثابه زن یا مرد و حتی خانواده به‌منزله بستر طبیعی و اجتماعی هویت که مقوم هویت جنسیتی است را مشخص نکرده‌اند و به‌عبارت‌دیگر، با رویکرد مبتنی بر شکل‌گیری هویت نگاشته نشده‌اند. نباید فراموش کرد که جنسیت زنانه و مردانه، یکی از مصادر مهم هویت‌بخشی به فرد است. به‌طوری‌که جنسیت فرصت‌ها و تجربیات زندگی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و برخی از رده‌بندی‌ها و گروه‌بندی‌های نهادی بر اساس جنسیت صورت می‌گیرد. شکل‌گیری طبیعی هویت جنسیتی محتاج بسترسازی‌های فرهنگی و اجتماعی است به‌گونه‌ای که زن و مرد ظرفیت وجودی خویش را به مدد عناصر محیطی همسو (فرهنگی و اجتماعی) در بستر خانواده و جامعه پر نموده و تکامل می‌بخشند.

لذا ویژگی مهم نظام‌سازی در حوزه توسعه فرهنگ عفاف آن است که بر پایه شکل‌گیری و تکوین هویت در ساحت طبیعی انسانی شکل بگیرد و قلمرو تداخلات زیست‌شناختی، اجتماعی و روان‌شناختی را مدنظر قرار داده و از این رهگذر بتواند برای خود دارای نظریه هویت جنسیتی و اخلاق جنسی باشد. هویت جنسیتی نیز به تفاوت میان زنان و مردان آن هم از نوع تفاوت‌های زیست‌شناختی، روان‌شناختی، اجتماعی و فرهنگی افراد دو جنس می‌پردازد و قلمرو نیازها، تمنیات و علایق، استعدادهای آنها را مشخص می‌کند. این مهم امکان برنامه‌ریزی برای رشد و پیشرفت هر دو جنس را در مسیر و مدار مقتضی خویش فراهم می‌سازد و قدرت درک‌شناختی برنامه‌ریز را در حوزه عملیاتی خویش افزون می‌سازد.

سیاست‌گذاری اجتماعی و خط‌مشی‌گذاری فرهنگی در حوزه اخلاق جنسی و توسعه و تقویت فرهنگ عفاف باید مبتنی بر چنین نظریه‌ای تدوین گردد و فرایندهای حاکم بر



شکل‌گیری این هویت، حاکم و ناظر بر فصل‌بندی‌ها و سرفصل‌گذاری‌های مربوطه باشد و بتواند از ابعاد مهم چنین هویتی پرده بردارد. لذا، به عنوان راهبردی بنیانی در حوزه نظری باید نظریه هویت جنسیتی (و اخلاق جنسی) تدوین شود و در این صورت است که می‌توان از ابزار خط‌مشی‌گذاری برای تحقق زیرساخت‌های لازم استفاده دقیق و منطقی کرد.

امروزه با مدد از واژه راهبردی هویت و ابعاد مختلف آن از جمله هویت جنسیتی و اجتماعی می‌توان از مهم‌ترین آلام اجتماعی و خانوادگی رازگشایی کرد و ضمن توضیح اختلالات فردی و اجتماعی به تبیین روابط فرد با جامعه و پیوند آن با اجتماع پیرامونی پرداخت. این مهم در ظاهر ممکن است ساده به نظر برسد، ولی از پیچیدگی‌ها و مسائل خاص خود برخوردار است. لذا، تبیین امر هویت و ابعاد مختلف آن، امر سهل و ممتنعی است که در نهایت بایسته است به اتخاذ سیاست‌ها و خط‌مشی‌های همسو منتهی شود؛ به گونه‌ای که نظام خود را موظف به دفاع از این سیاست‌ها در عرصه داخلی و بین‌المللی بداند و از ابهام‌گویی و اجمال‌گویی به منظور مدهائنه با جهان غرب و مجامع بین‌المللی پرهیز کند.

به عنوان یافته ویژه این مقاله، باید اذعان کرد که خط‌مشی‌گذاری فرهنگی برای حجاب و توسعه فرهنگ عفاف باید در هفت عرصه مورد تأمل و هدف‌گذاری قرار گیرد:

۱. وفاق‌سازی هنجاری انتشاری در بالاترین سطح جامعه هم در میان نخبگان و هم در میان مردم، برای هویت‌سازی جامعه‌ای و تعمیم تعهد جامعه‌ای. در این سطح، تعهد عمومی در عرصه‌های چهارگانه در قبال جامعه کل مورد نظر است؛
۲. وفاق‌سازی هنجاری ویژه در سطح خرده‌نظام‌های جامعه، به‌ویژه خرده‌نظام سیاسی و خرده‌نظام اقتصادی، به‌ویژه در میان نخبگان جامعه (روی اصول و قواعد بازی در دو خرده‌نظام مزبور)؛
۳. مفاهیم‌سازی ویژه در سطح جامعه‌ای درباره مصالح اخلاقی و عفت عمومی در میان نخبگان جامعه؛
۴. تعمیم ارزشی برای فراگیر کردن مفاهیم اخلاقی ملی و تسطیح اخلاقی در سطح ملی؛
۵. حفظ و ترمیم میراث فرهنگی جامعه در حوزه عفاف و حجاب در پیشینه تاریخی ملت ایران؛
۶. تقویت و تعمیم خردورزی در عرصه‌ها و ابعاد گوناگون جامعه؛
۷. بسط تدریجی روابط گفتمانی در عرصه‌های گوناگون، به‌ویژه در میان نخبگان جامعه در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی با تأکید و تقویت شیوه مجاب‌سازی در این روابط.



نتیجه گیری

نظام‌سازی فرهنگی را می‌توان بر بنیاد نظم و نهادینه‌سازی سازوکارهای پیشرفت بر مبنای ارزش‌های مقبول و مشروع هر جامعه تعریف نمود (باقری، ۱۳۹۰). نظام‌سازی فرهنگی اجتماعی در کلیت خویش مرهون سه فرایند مهم هماهنگی ساختاری، وحدت نمادی و تحکیم سیاسی است. هماهنگی ساختاری با سه مقوله ادخال ساختاری، وابستگی متقابل و عضویت مشترک ساختاری حاصل می‌شود. در حوزه مورد بررسی، منظور از ادخال ساختاری، ورود دستگاه‌ها و سازمان‌های مرتبط به امر برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری، کنترل، سازمان‌دهی و هماهنگی موضوعات و مسائل مربوط به حجاب زنان است. اهمیت این مقوله در تعدد مراکز دخیل در امر عفاف و اخلاق جنسی با قالبی ساختارمند است.

با آنکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به کرامت و شخصیت انسان، اعم از زن و مرد توجه جدی شده تا آنجا که در بند شش اصل دوم قانون اساسی، ایمان به کرامت و ارزش والای انسانی و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خداوند به عنوان یکی از پایه‌های نظام جمهوری اسلامی شمرده شده است. این توجه و اهتمام درباره زنان، دوچندان شده و این قانون در موارد متعددی (مقدمه قانون انسانی و اصل بیست‌ویکم و غیره) بر پاسداشت شخصیت انسانی زن و زمینه‌سازی برای رشد شخصیت او تأکید کرده است. باین‌همه، سوژه‌سازی مستقل از دولت در عرصه پوشش بهینه در ایران مستلزم تقویت نهادهای مدنی و سازمان‌های غیردولتی فعال در این عرصه است.

در حال حاضر، شورای فرهنگی اجتماعی زنان وابسته به شورای عالی انقلاب فرهنگی به عنوان دستگاه سیاست‌گذار و مرکز امور زنان و خانواده وابسته به ریاست جمهوری و قوه مجریه به عنوان دستگاه اجرایی در این حوزه به لحاظ تقسیمات اداری محسوب می‌شود. این دستگاه اجرایی، بازوان متعددی در سطوح وزارتخانه‌های دولتی و از جمله استانداری‌ها، دانشگاه‌ها و غیره در قالب دفاتر، ادارات و مشاوران امور بانوان دارد. حتی در دانشگاه‌ها رشته درسی مرتبط با زنان و خانواده در سطوح کارشناسی و کارشناسی ارشد (و اخیراً دوره دکتری در دانشگاه تربیت مدرس) وجود دارد (باقری، ۱۳۸۶). باین‌همه، می‌توان اذعان داشت که کماکان از ظرفیت‌های بالقوه خویش نتوانسته به طور بهینه استفاده منطقی به عمل آورد. استفاده از ظرفیت‌های نخبگانی و دانشگاهی به این مرکز این امکان را می‌دهد که با تمهید بسترهای نقد و نظریه‌پردازی خود را به جایگاه ارائه نظریه جدید در حوزه جنسیت و مثلاً نظریه اخلاق جنسی برساند و از چنین اقتدار علمی در جهت برنامه‌ریزی مؤثرتر، بهره‌برداری لازم را به عمل بیاورد.



در خصوص دستگاه سیاست‌گذار نیز باید اذعان کرد که علاوه بر اینکه تا رسیدن به هیئت ساختارمند در تعاریف سازمانی فاصله زیادی دارد، هماهنگ‌شدن با موضوعات و مسائل روز در قالب سیاست‌گذاری جدید فرهنگی را به‌شدت نیازمند است. به‌طوری‌که ما در حال حاضر، با فقدان سیاست‌های عرصه اخلاق جنسی، عفاف اجتماعی، فرهنگ حجاب، فضا‌سازی اجتماعی و فرهنگی حجاب و عفاف، دیپلماسی حجاب، نخبه‌پروری محجوبه‌ها، تولید دانش بومی فرهنگ عفاف و اخلاق جنسی، پدافند غیرعامل در حوزه حجاب (جنگ نرم)، جهانی‌شدن فرهنگ عفاف و غیره مواجه‌ایم و حتی برخی سیاست‌های سابق، مربوط به دهه ۱۳۶۰ است و محتاج بازنگری در جهت تقویت و شفافیت هرچه بیشتر مصونیت فضایی توسعه فرهنگ عفاف است.

پیشنهاد تشکیل ستاد ملی زنان و خانواده نیز به نوبه خود از پی‌بردن به اهمیت مقوله عضویت مشترک ساختاری در لزوم هماهنگی ساختاری حکایت می‌کند. هرچند این ضرورت توسط دستگاه‌های ذی‌ربط عضو و مشارکت‌کننده به طور کامل ادراک نگردیده و ناکارآمدی وضعیت فعلی این ستاد را همراه داشته است.

به نظر می‌رسد مقوله وابستگی متقابل که یکی دیگر از مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده امر هماهنگی ساختاری است با فقدان و خلأ نسبی در حوزه زنان و خانواده همراه باشد. از آنجا که این مقوله از وابستگی و چسبندگی ساختارها را ایجاد می‌کند، از سرگشتگی و موازی‌کاری و ربط منطقی ساختارها و تضمین گردش کار بهینه ساختارهای همسو و هم‌راستا حکایت می‌کند و از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. به نظر می‌رسد حلقه مفقوده ساختارهای مرتبط با وظایف حوزه عفاف، فقدان ساختاری وابستگی متقابل باشد، به‌نحوی که نتواند گردش کار متحد و یکپارچه‌ای را (ضمن حفظ و تفکیک مسئولیت‌های اجرا و سیاست‌گذاری) از این دستگاه‌ها مطالبه نماید. در صورت حل این مشکل است که فعالیت ساختارهای موجود، هم‌افزایی آنها را همراه داشته و از موازی‌کاری، پراکنده‌کاری و بیکاری ناشی از ابهام نقش‌ها نیز جلوگیری می‌کند.

به‌هر تقدیر، ناهماهنگی ساختاری، اثر بلامنازع خویش را بر فرایند برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری به‌جا گذاشته و چنانچه اصلاح نشود، تبعات نامیمون خود را کماکان به‌جا خواهد گذاشت. ماده ۱۵۸ برنامه سوم توسعه اهداف دولت درباره زنان را در چهارچوب اهداف مرکز امور مشارکت زنان مشخص می‌کند و به این مرکز توصیه می‌کند که برای انجام مأموریت‌های محوله از همکاری با دستگاه‌های مسئول غفلت نکند، در حالی که ماده ۱۱۱ برنامه



چهارم توسعه، دولت را به پیگیری اهداف برنامه درباره زنان موظف می‌کند و در تبصره این ماده، همه دستگاه‌های اجرایی را موظف می‌کند که تحقق اهداف برنامه را با همکاری مرکز امور مشارکت زنان دنبال کند. همچنین ماده ۲۲۷ و ۲۳۰ برنامه پنجم نیز تدوین سند توسعه جامع زنان و خانواده را با محوریت دولت و همکاری مرکز امور زنان و خانواده دنبال می‌نماید. به‌راستی چگونه در مقطعی زمانی، دولت‌محوری و در مقطع دیگر با نفی تمرکزگرایی با دستگاه محوری امر برنامه‌ریزی میسور گردیده است؟ مسیر صحیح تدوین برنامه پیشرفت و توسعه در حوزه عفاف و توسعه فرهنگ حجاب، به‌نحوی که از همه قابلیت‌ها و ظرفیت‌های مؤثر این حوزه استفاده شود، کدام است؟ و الگوی ساختاری ما در این زمینه چیست؟ پاسخ به این پرسش‌ها را می‌توان در نوع و نحوه نظام‌سازی اجتماعی پیدا کرد.



کتابنامه

- باقری، شهلا (۱۳۸۶)، زن، دین، جامعه: تحلیل جامعه‌شناختی از مسائل زنان و خانواده، تهران: محراب.
- باقری، شهلا (۱۳۹۰)، «نقد برنامه‌های پنج‌ساله توسعه و الزامات نظام‌سازی در حوزه زنان و خانواده»، مجموعه مقالات سومین نشست الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت.
- پورعزت، علی اصغر (۱۳۹۰)، فراگرد تدوین رساله پژوهشی، تهران: دانشکده مدیریت دانشگاه.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۹)، مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی، چاپ هفدهم تهران: سمت.
- دفتر مطالعات و تحقیقات زنان (۱۳۸۶)، «فرهنگ عفاف، خانواده و دولت؛ مسئولیت‌ها و بایسته‌ها»، بیانیه تحلیلی روز زن، قم: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران (مدیریت پژوهش).
- قلی‌پور، آرین (۱۳۸۶)، «نقش دولت در نهادینه‌سازی حجاب»، فصلنامه کتاب زنان، سال دهم، شماره ۳۸.
- الوانی، سید مهدی (۱۳۸۷)، تصمیم‌گیری و تعیین خط‌مشی دولتی، تهران: سمت.
- الوانی، سید مهدی؛ فتاح شریف‌زاده (۱۳۷۹)، فرایند خط‌مشی‌گذاری عمومی، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.



Bache, I and A. Taylor, (2003), "The Politics of policy Resistance: Reconstructing Higher Education", *Journal of public policy*, Vol. 23, No. 3.

Coleman, J.S (1990), *Foundations of social theory*, Cambridge, Mass: Harvard University Press.

Ellickson. R (1991), *Order without law: How neighbors settle Disputes*", Cambridge, mass: Harvard University Press.

Hirsch, P.M and Lounsbury, M (1997), "Ending the Family Quarrel: Toward Reconciliations of "Old" and "New" institutionalism", *American Behavioral Scientist*, No. 40.

Homans. G.C (1950), *The Human Group*, Ny: Harcourt, Race.

Kraatz, M.S and J.h Moore (2002), "Executive Migration and Institutional change", *Academy of Management Journal*, 45/1.

Lin, N. (1982), "Social Resources and Instrumental Action", *Beverly Hills, CA: Sage*.

Parsons, T. (1934), "Prolegomena to a theory of social Institutions", *American Sociological Review*, No. 55.